

بسم الله الرحمن الرحيم

خلاصه کرسی ترویجی

«حقیقت مرگ از منظر حکمت متعالیه و مقایسه آن با آموزه‌های نقلی و اندیشه‌های عرفانی»

مقدمه

انسان برای بقا آفریده شده است نه نابودی و مرگ یکی از مراحل و منازل مهم زندگی جاودانه بشر است نه پایان آن. با پایان زندگی انسان در دنیا، روح انسان نابود (فوت) نمی‌شود، بلکه خداوند متعال آن را استیفا (توفی) می‌کند و از یک عالم به عالم دیگر می‌برد. روح در دنیا، مشغول تدبیر بدن است و همین تدبیر سبب غفلت او از خودش و موطن اصلی‌اش می‌شود و با مرگ و ترک تدبیر بدن از این غفلت خارج می‌گردد. گویی زندگی دنیوی خواب و رؤیا در یک سرزمین خیالی است و مرگ بازگشت به موطن اصلی و بیداری در یک زمین واقعی. اما با توجه به ادله عقلی، نقلی و شهودی تجرد روح و نفس، قطعاً حرکت موجود مجرد از یک عالم مادی به عوالم مجرد نمی‌تواند مانند جابه‌جایی اشیای مادی و محسوس باشد. بنابراین با در نظر گرفتن این‌که الفاظ برای روح معنا وضع شده‌اند نه برای معانی محسوس و مادی، باید الفاظی را که در شریعت برای حرکت روح مجرد از یک عالم به عالم دیگر، یا از ماده به سمت خداوند یا از خداوند به سمت عالم ماده آورده شده‌اند، بدون تأویل یا حمل بر معنای خلاف ظاهر و مجازی، به معنای انتقال و حرکت معنوی و غیرمادی تلقی کرد. ولی نکته مهم این است که ملاصدرا با استفاده از معارف نقلی و آموزه‌های عرفانی، تفسیری ویژه در زمینه حرکت و تطور نفس در عوالم ارائه کرده که نه تنها با ظهور سطحی یادشده بلکه با تفاسیر حکمای دیگر نیز متفاوت است. تبیین معنای صدرایی تطور نفس، مستلزم بیان برخی مبانی عرفانی و فلسفی حکمت متعالیه است. در این نوشتار، پس از بیان برخی مبانی عرفانی و فلسفی صدرالمتألهین (ره) که شواهد نقلی نیز دارند، تفسیر او را از مفهوم مرگ و انتقال از دنیا به آخرت تبیین کرده‌ایم و به دستاورد این تفسیر برای ارائه تبیین‌های نو از برخی حالات عادی و آموزه‌های نقلی و اندیشه‌های عرفانی اشاره نموده‌ایم.

۱. تعداد عوالم و جامعیت انسان

بر اساس مبانی عرفانی، عالم به ماسوی‌الله (علامت خداوند) اطلاق می‌شود و تعداد آنها بی‌نهایت یا بی‌شمار است ولی می‌توان متناسب با پنج حضرت یا مقام و مرتبه کلی از تجلیات، پنج عالم تصویر کرد: (۱) حضرت علمی (۲) حضرت ارواح یا عالم عقل، (۳) حضرت خیال مطلق یا عالم مثال منفصل، (۴) حضرت اجسام یا عالم ماده، و سرانجام (۵) حضرت «کون جامع» یا عالم انسان. ملاصدرا (ره) این آموزه عرفانی را مانند بسیاری دیگر از مبانی و اندیشه‌های عرفانی با ملاحظاتی قبول دارد ولی به جهاتی بحث را بر روی عوالم خلقی متمرکز می‌کند و غالباً می‌گوید عوالم بی‌شمارند و عوالم کلی یا اجناس عوالم سه تا هستند و انسان (کامل) تنها مخلوقی است که جامع هر سه عالم است.

۲. تقابل نسخه انسان با نسخه عالم و نسخه اله

عرفا گاهی از مشابهت انسان و عالم و گاهی از مشابهت انسان با اله به تقابل نسختین یاد می‌کنند. به عبارت دیگر، گاهی منظور ایشان از تقابل نسختین و جامعیت انسان (کامل) این است که نسخه انسان با نسخه عالم مطابق و مشابه است و او مجموع عوالم است یا در همه عوالم حضور دارد ولی مقید به هیچ یک از آنها نیست و از این جهت نمی‌توان او را جزء یکی از مراتب عالم یا مقید به یکی از عوالم مزبور به شمار آورد؛ و گاهی منظور ایشان این است که نسخه انسان (کامل) با نسخه اله مشابه است و از این جهت او مرآت حق است و حق مرآت او.

۳. خداوند، عالم و انسان

می‌توان انسان را به دلیل جامعیتش، عالم صغیر نامید و عالم به دلیل وجود انسان کامل در آن، انسان کبیر می‌نامند و با این حساب، می‌توان گفت که خداوند انسان آفریده است. یا به تعبیر دیگر، حقیقت انسانی یا حقیقت محمدی ص یک جلوه تفصیلی و فرقانی کرده و عالم یا انسان کبیر حاصل شده و یک جلوه اجمالی و قرآنی (جمعی) نموده و انسان کامل ظاهر شده است. تنها تفاوت انسان و عالم یا انسان‌های صغیر و کبیر با یکدیگر در اجمال و تفصیل است.

۴. رابطه عوالم با یکدیگر

براساس مبانی عرفانی - صدرایی رابطه عوالم (مراتب عالم) با یکدیگر، رابطه باطن و ظاهر است. هر یک از عوالم برتر، باطن یا غیب عوالم مادون به شمار می‌رود و هر یک از مراتب مادون، همان مرتبه بالاتر است که بدون تجافی از مرتبه خود، به مرتبه مادون تنزل و ظهور و جلوه کرده است. از یک منظر دیگر، عوالم متعدد مراتب یک وجود تشکیکی گسترده و منبسط هستند که در قوس نزول از حالت جمعی و اجمالی به حالت فرقی و تفصیلی درآمده است، چنان‌که در قوس صعود از تفصیل و تفرقه به اجمال و جمعیت می‌رسد.

۵. رابطه مراتب انسان با یکدیگر

با توجه به مشابهت نسخه انسان و عالم، همان‌طور که در عالم کبیر، طبیعت (ملک) و مثال (ملکوت) و عقل (جبروت) و لاهوت داریم، در انسان هم این امور را داریم و همان‌طور که می‌توانیم مراتب عالم را عوالم بنامیم، می‌توانیم مراتب انسان را هم انسان‌ها بخوانیم: «انسان طبیعی»، «انسان نفسانی»، «انسان عقلانی»، و «انسان لاهوتی».

همچنین به دلیل مشابهت مزبور، رابطه مراتب انسان یا انسان‌های طولی با یکدیگر، چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، دقیقا مانند رابطه مراتب عالم یا عوالم طولی با یکدیگر است.

انسان در قوس نزول، تقریبا جزئی بالقوه و تفکیک نشده از عوالم است و طبعا رابطه مراتب آن با یکدیگر توضیح بیشتری نسبت به رابطه مراتب عالم (یا عوالم) با یکدیگر لازم ندارد، ولی در مورد قوس صعود که بحث ما درباره مرگ پیرامون آن است، باید گفت که طبق مبانی عرفانی و صدرایی، هر مرتبه عالی انسان همان مرتبه دانی است که در ضمن یک حرکت جوهری اشتدادی، از تفرقه و تفصیل آن کم شده و جمعیت آن افزایش پیدا کرده است. بدن و نفس - همانند صورت و ماده - ترکیب اتحادی دارند و دو موجود و دو وجود نیستند، بلکه دو مرتبه ظاهر (نازل) و باطن (عالی) از یک وجود دو مرتبه‌ای هستند. بنابراین همان‌طور که در هر نظام تشکیکی، هرچه در مراتب دانی وجود دارد، به نحو برتر در مراتب عالی نیز هست، هرچه در بدن وجود دارد، به نحو برتر در نفس نیز هست؛ و همان‌طور که در مراتب تشکیکی عالم، مراتب عالی به حکم برتر بودن و باطن بودن تمایز

احاطی از مراتب دانی دارند، نفس نیز در عین حال که در مرتبه بدن حضور دارد و عین آن است، تمایز احاطی نسبت به آن دارد.

۶. رابطه آخرت با دنیا

با توجه به این که طبق مبانی صدرایی و عرفانی، آخرت و معاد، عالم مثال و عقل هستند و دنیا، عالم ماده است، می توان گفت که از منظر حکمت متعالیه و عرفان، آخرت باطن دنیا است و نسبت به آن احاطه دارد و قبل و بعد و همراه آن است. این مطلب مؤیدهای نقلی نیز دارد.

اما اگر آخرت باطن دنیاست و هم اکنون محیط به مؤمنان و کافران است، پس مؤمنان هم اکنون هم در دنیا هستند و هم در بهشت، و کافران نیز هم اکنون هم در دنیا هستند و هم در جهنم. با این حساب، چطور می توان گفت که معنای مرگ، انتقال از دنیا و عالم ماده به آخرت و عوالم مثال و عقل است؟ به عبارت دیگر، چطور انسانی که در همه عوالم هست از یک عالم به عالم دیگر می رود؟

۷. نحوه جابه جایی عالم و مراتب آن

معنا ندارد کل عالم با همه مراتب مادی مثالی و عقلی و الهی خود و با حفظ هویت جابه جا شود. همین طور معنا ندارد که یکی از مراتب عالم با حفظ هویت جابه جا شود. در مراتب هستی، «تنزل با حفظ هویت» و همچنین «صعود با حفظ هویت» مانند «دایره مربع» تناقض آمیز هستند. در قوس نزول، عالم مثال همان تنزل عالم عقل است و عالم ماده همان تنزل عالم مثال و عالم عقل؛ یعنی تنزل عالم عقل، عالم مثال را و تنزل عالم مثال، عالم ماده را به وجود آورده است. در قوس صعود نیز عوالم عقل و مثال همان درجات برتر عالم ماده هستند و عالم ماده بدون این که نابود و محو شود، صعود می کند؛ یعنی عالم ماده بعد از صعود هم همچنان عالم ماده است. البته بر اساس قانون عرفانی تجدد امثال و قاعده «لا تکرار فی التجلی» و بر اساس مبانی فلسفی صدرالمتألهین (ره) در باب حرکت جوهری عمومی عالم ماده و این که زمان بعد چهارم ماده است، ثبات عوالم (به ویژه عالم ماده) معنایی ویژه دارد، ولی به هر حال همه عوالم خمس از جمله انسان همیشه برقرار خواهند بود. بر اساس این مطلب، اگر فرشته ای هویت عقلی داشته باشد، در قوس صعود، با حفظ هویت عقلی نمی تواند وارد

عالم اله شود: «لَوْ دَنَوْتُ أَتَمَلَّهُ لَأَحْتَرَقْتُ»؛ و در قوس نزول با وجود احاطه بر عوالم مثالی و مادی، بدون تمثیل و صورت‌پذیری نمی‌تواند در مثال متصل یک شخص خاص یا در عالم مثال منفصل یا در عالم ماده دیده شود.

حاصل آن که جابه‌جایی کل عالم و نیز مراتب عالم با حفظ هویت تناقض‌آمیز یا بی‌معناست ولی جابه‌جایی فیض در عوالم به صورت تجلی، هم در قوس صعود و هم در قوس نزول امکان‌پذیر است، اما معنای آن این نیست که یکی از موجودات یا اشیای عالم با حفظ هویت نازل می‌شود یا صعود می‌کند، بلکه بدین معناست که در قوس نزول، فیض الهی که در عالم اله هویت علمی دارد، با ورود به عالم عقل، هویت خلقی و عقلی پیدا می‌کند و سپس این امر معنوی عقلی وارد عالم مثال می‌شود و تبدیل به امری صوری می‌شود و سرانجام این امر صوری با ورود به عالم ماده، دارای ماده می‌شود و به واسطه مواد متنوع، تکثر مادی پیدا می‌کند. در قوس صعود، همین امر مادی، ابتدا ماده را رها می‌کند و با صورت مجرد و مثالی وارد عالم مثال می‌شود و بعد از آن صورت و مقدار را کنار می‌گذارد و در قامت یک معنای فاقد صورت وارد عالم عقل می‌شود و در نهایت، تجرد عقلی را هم پشت سر می‌گذارد و به عالم اله بازمی‌گردد.

۸. نحوه‌ی تطور و جابه‌جایی انسان در مراتب عالم و خود

با توجه به تشابه و تطابق رابطه‌ی عوالم با یکدیگر و رابطه‌ی انسان با عوالم یعنی با استفاده از تطابق دو نسخه‌ی عالم و انسان، می‌توانیم مفهوم جابه‌جایی و انتقال انسان از یک عالم به عالم دیگر یا از یک مرتبه‌ی خود به مرتبه‌ی دیگر خود را درک و تبیین کنیم:

۱. **جابه‌جایی کل وجود انسان:** جابه‌جایی انسان با کل مراتب حقی و خلقی خود در عوالم بی‌معناست. یعنی نمی‌شود قبول کرد که انسان در قوس نزول که از خداوند صادر شد، همه‌ی مراتب مجرد و مادی را در بالاترین مرتبه‌ی عالم داشت و به عوالم مادون تنزل کرد، زیرا در این صورت، تنزلی حقیقی (غیراعتباری) اتفاق نیافتده است. همچنین در قوس صعود، معنا ندارد که انسان با همه‌ی مراتب خود بدون تبدیل و تبدل به عوالم بالاتر عروج کند یا بازگردد. یعنی مثلاً وقتی انسان به معراج می‌رود یا وارد برزخ یا قیامت می‌شود، این طور نیست که انسان با همان تفصیل و با همان هویت و بدون

تبدیل و تحول وجودی، با روح و جسم وارد عوالم مجرد بالاتر شود. بازگشت به سوی خدا و معراج، صعودهای حقیقی هستند نه اعتباری و مادی و صعود حقیقی ملازم تحول جوهری نفس است.

۲. جابه‌جایی مراتب وجود انسان: جابه‌جایی مراتب وجود انسان با حفظ هویت نیز بی‌معناست:

۲,۱. در قوس نزول، اگر وحدت وجودی به رابطه نفس و قوا نگاه کنیم، هر مرتبه عالی نفس محیط بر مراتب دانی، و بدون ممزوجت، داخل و حاضر در مرتبه آنها است، چنان‌که بدون مزایلت، خارج و قبل و بعد از آنها نیز هست. بنابراین برای توجه مراتب عالی نفس به مراتب مادون آن، تنزلی لازم نیست تا درباره حفظ هویت یا تبدیل هویت به هنگام تنزل تحقیق کنیم: «مر دلم را پنج حس دیگر است xxx حس دل را هر دو عالم منظر است». اما اگر تشکیکی نگاه کنیم، مراتب مادون نفس همان مرتبه عالی نازل شده نفس به نحو تجلی (نه تجافی) هستند. یعنی مرتبه مثالی نفس، همان مرتبه عقلی تنزل یافته است و مرتبه مادی همان مرتبه مثالی تنزل یافته است. بنابراین در یک تفسیر، اساسا تنزل مراتب عالی به مراتب دانی نفس، به معنای دقیق کلمه اتفاق نمی‌افتد و در یک تفسیر، تنزل مزبور، با حفظ هویت نیست بلکه با تبدیل شدن به مراتب دانی است.

۲,۲. در قوس صعود نیز معنا ندارد که مثلا مرتبه مادی انسان (بدن) با حفظ هویت مادی خود، وارد عوالم مثال و عقل و اله شود. با کمی دقت روشن می‌شود که صعود بدن (مرتبه مادی انسان) به عالم مثال، (به‌ویژه اگر النفس فی وحدتها کل القوی را تشکیکی تفسیر کنیم) خود مرتبه مثالی انسان است و صعود بدن به عالم عقل، خود مرتبه عقلی و عاقله انسان است و صعود بدن انسان به تجلی‌های علمی خود عین ثابت انسان در آنجاست. به عبارت دیگر، فیضی که در قوس نزول از اعلی علین به اسفل سافلین آمده و مادی شده، اگر بخواهد در قوس صعود به سمت خداوند بازگردد، باید با تحول جوهری و بدون این که تجافی صورت گیرد، از وجود مادی به وجود مثالی تبدیل شود، به این صورت که ماده سرجای خودش باشد و مرتبه مثالی برای آن حاصل شود. سپس این وجود مادی - مثال می‌بایست برای رفتن به عالم عقل، با حرکت جوهری اشتدادی و بدون تجافی، تبدیل به وجود مادی - مثالی - عقلی شود و همین‌طور برای بالاتر رفتن و رسیدن به مقام دنی فتدلی و مقام قاب قوسین، باید مرتبه فوق عقلی را هم علاوه بر مراتب قبلی به دست آورد.

۳. **جابه‌جایی انسان در مراتب عالم و خود:** معنای صحیح جابه‌جایی در عوالم و در مراتب نفس چه در قوس نزول و چه در قوس صعود، این است که یک موجود چند مرتبه‌ای، مرتبه بالاتر یا پایین‌تری پیدا کند یا به یکی از مراتب عالی یا دانی خود توجه کند. در قوس صعود که بحث ما درباره مفهوم مرگ به آن مربوط می‌شود، جابه‌جایی به این معناست که انسان در عین حال که مراتب مادون خود را دارد و در آنها به صورت دائمی و بالفعل حضور دارد، در معراج مرتبه جدیدی پیدا می‌کند و در برزخ و قیامت به مرتبه عالی خود توجه می‌کند:

۳,۱. در **معراج جسمانی** این طور نیست که جسم بدون تبدیل جوهری همراه روح عروج می‌کند و وارد عوالم مثال و عقل و اله می‌شود. قاعدتا جسم مادی نمی‌تواند جایی برود که جبرئیل ع را راهی بدان نیست. معراج انسان‌ها جسمانی است، زیرا انسان‌ها دارای جسم هستند و بدون ترک جسم و فقط با جابه‌جایی توجه به مرتبه مافوق خود و بالاترین مرتبه عالم راه پیدا می‌کنند.

۳,۲. در **برزخ**، تمرکز و توجه اصلی انسان اختیارا یا اجبارا به سمت مرتبه مثالی خود (مثال متصل) و به عالم مثال منفصل می‌رود و تدبیر مرتبه مادی تا زمان ظهور قیامت رها می‌شود، اما این تصویر که در برزخ، جسم به عالم مثال منفصل برود یا انسان مرکب از جسم و روح، به صورت تجافی از دنیا به عالم مثال منفصل برود، بر اساس مبانی فلاسفه و عرفا فرض صحیحی ندارد.

۳,۳. در **قیامت و در معاد جسمانی** به جسم عنصری (که مطابق مبانی ملاصدراست ولی متأسفانه خود او به این صورت نپذیرفته است)، انسان که بدون تجافی از عالم ماده به عالم مثال منفصل صعود کرده است و طبعاً همچنان توجه و علاقه‌ای هرچند اندک و ارتکازی به جسم عنصری خود دارد، دوباره به مرتبه مادی و عنصری خود و به عالم ماده توجه تفصیلی می‌نماید و با این توجه، مراتب عالی و مجرد نفس دوباره با مرتبه مادی خود همراه می‌شوند، درست مثل انسانی که از خواب بیدار می‌شود و البته هم در مورد انسان خواب و هم در مورد انسانی که در برزخ یا قیامت است، مراتب مجرد نفس همیشه در عوالم مجرد هستند و مراتب مادی و بدن همیشه در عالم ماده.

۹. حرکت جوهری اشتدادی نفس

از یک سو، در قوس نزول هر موجودی از خداوند و عوالم بالاتر نازل و ناشی شده است، و از سوی دیگر، تنزل در میان موجودات مجرد به نحو تجلی است نه تجافی، یعنی وقتی موجودی از یک عالم به عالم مادون تنزل می‌کند، چیزی از عالم بالا کم نمی‌شود و حفره‌ای در عوالم علوی ایجاد نمی‌گردد. با توجه به این دو مقدمه، هرچیز عوالم بسیاری دارد و خزائن متعددی نزد خداوند دارد و در هر عالمی سهمی دارد؛ اما تنها انسان است که در قوس صعود به همه عوالم بالاتر راه می‌یابد و با توجه به این که صعود هم مانند نزول، به صورت تجلی است نه تجافی، در هر عالمی سهمی دارد. بدن عنصری، سهم انسان در عالم ماده است و مثال متصل (روح مثالی / بدن مثالی) سهم انسان در عالم مثال منفصل است و قوه عاقله یا مرتبه عقلی انسان‌های عاقل، سهم ایشان در عالم عقل است. البته باید توجه داشت که همه انسان‌ها در قوس نزول همه عوالم را طی می‌کنند و از اعلی علیین به عالم ماده و اسفل سافلین می‌رسند ولی در قوس صعود تنها عده کمی به همه عوالم راه پیدا می‌کنند، زیرا در قوس صعود باید با حرکت جوهری اختیاری به عوالم برتر رسید. با این حال هر انسانی کم‌وبیش ظرفیت صعود را دارد و اساساً فرق انسان (و تاحدودی جن) با سایر موجودات در قوس صعود این است که انسان می‌تواند با قدم اختیار خود از یک عالم به عالم بالاتر برود درحالی‌که سایر موجودات چنین قوه و امکانی را در حد انسان ندارند. در واقع، صعود هر مخلوق دیگری غیر از انسان به عوالم برتر از مرتبه خودش، فقط از صراط انسانیت امکان‌پذیر است. فیض خداوند از مجرای انسانیت نازل می‌شود و فقط از مجرای انسانیت تا سرچشمه بازمی‌گردد.

اما نکته مهم این است که برای رفتن از عالم پایین به عالم بالا، حرکت جوهری و تبدیل وجودی لازم است. یعنی معنا ندارد که موجودی مادی بدون این که نحوه وجود آن متحول و متبدل شود، وارد عالم مثال و عقل و اله شود، چنان‌که معنا ندارد یک موجود مثالی بدون تحول در نحوه وجودش وارد عالم عقل و اله شود و همین‌طور موجود عقلی نیز نمی‌تواند بدون استحاله و تبدیل وارد عالم اله شود. بنابراین اگر بازگشت به سمت خداوند را به معنای رفتن به عوالم بالاتر در نظر بگیریم، این بازگشت برای انسان فقط با حرکت جوهری نفس اتفاق می‌افتد و برای سایرین در ضمن وجود انسان و حرکت جوهری او. باید تأکید کنیم که در حرکت جوهری نفس، وقتی مرتبه مادی نفس متحول

می‌شود و به مجرد می‌رسد، تجافی اتفاق نمی‌افتد؛ یعنی چنین نیست که ماده‌ای که مرتبهٔ مجرد مثالی پیدا کرده، و خلق دیگری شده، نابود شود و موجودی مجرد حادث گردد، بلکه موجودی که مادی بود، تبدیل به موجودی می‌شود که مادی - مجرد است و البته مرتبهٔ مجرد نفس، باین‌که به یک معنا بعد از ماده حاصل شده، به اقتضای این‌که مجرد و فارغ از زمان است، قبل از ماده هم هست و اگر دقیق‌تر سخن بگوییم، نسبت به مرتبهٔ مادی و بلکه نسبت به کل عالم ماده، بسته به این‌که به چه میزان مجرد پیدا کرده باشد، احاطهٔ وجودی دارد.

۱۰. چرایی تطور و جابه‌جایی بین عوالم

گفتیم که انسان، برخلاف سایر موجودات، فقط در یک عالم نیست. انسان موجودی چند مرتبه‌ای است و هم‌زمان در چند عالم حضور دارد. طبیعی است که هرگز هیچ انسانی از همهٔ عوالم وجودی خود غافل نمی‌شود. به عبارت دیگر، غفلت نمی‌تواند عمومیت داشته باشد، نه نسبت به عوام و نه نسبت به خواصی که در عالم تصرف می‌کنند. اما مشکل اینجاست که انسان هرگز نمی‌تواند هم‌زمان به همهٔ مراتب وجودی خود یکسان توجه کند و همهٔ عوالمی را که در آنها حضور دارد، یکنواخت مشاهده نماید. خداوند در جوف انسان یک قلب و مرکز توجه قرار داده است و توجه به یک یا چند مرتبه و شأن، انسان را کم‌وبیش از سایر مراتب و شؤون بازمی‌دارد. انسان خواه‌ناخواه با اشتغال به هر مرتبه‌ای، از اشتغال به مراتب دیگر کم‌وبیش بازمی‌ماند. البته هرچقدر درجهٔ وجودی انسان برتر باشد، می‌تواند هم‌زمان توجه بیشتری به چند مرتبهٔ خود یا به چند عالم از عوالم خود داشته باشد و صفتِ الهی «لایشغله شأن عن شأن» را بیشتر جلوه دهد. ولی یکی از نکات مهم در عرفان و حکمت صدرایی این است که هیچ انسانی نیست که دائماً در همهٔ مراتب وجودی خود یا همهٔ عوالم حضور بالفعل و توجه کامل غیرارتکازی داشته باشد. توجه و تمرکز و مرکز ثقل همهٔ انسان‌ها خواه‌ناخواه تطور و جولان دارد و دائماً در قوس صعود و نزول و در حال جابه‌جایی بین مراتب خود و عوالم متناظر با این مراتب است. انسان به حکم جامعیت نمی‌تواند دائماً در یک مقام و مرتبت بماند، حتی اگر از کاملان باشد. در واقع، همان‌قدر که برای یک محجوب، چشم‌پوشی از دنیا و نظارهٔ آخرت دشوار است، برای یک ولی خدا، توجه به غیر خدا دشوار است.

حتی اهل بیت علیهم السلام نیز دائما و تفصیلا در همه عوالم به صورت صددرصد و بالفعل، آن طور که خداوند متعال حضور دارد، حضور ندارند و این طور نیست که توجه مختصر به دنیا ایشان را از توجه کامل به آخرت، و توجه کامل به آخرت ایشان را از توجه مختصر به دنیا اندکی باز ندارد. به عبارت دیگر، چنین نیست که حال نماز با حال معاشرت با خلق، حالت زندگی با حالت موت، حال خواب با حال بیداری و... دقیقا برای ایشان یکسان باشد. «لایشغله شأن عن شأن» به صورت کامل و نیز دوام احاطه به کلیات و جزئیات، آن هم به صورت دائمی، از مختصات خداوند است. این مطلب شواهد نقلی و شهودی بسیاری دارد یا به عبارت دیگر، دستاوردهای زیادی در تبیین مطالب عرفانی و شرعی دارد:

۱. اگر تبدل حالات انسان کامل نباشد، او همه حالات را تجربه نخواهد.
۲. اگر انسان کامل حالات مختلف نداشته باشد، هیچ چیزی معدوم نمی شود.
۳. اگر حالات اولیای کامل الهی در هر شرایطی یکسان بود و بعد از مرگ و انتقال به آخرت نیز تفاوت نمی کرد، یک انسان کامل از اول تاریخ تا انتهای آن برای وساطت فیض الهی و خلاف و مقام قطبیت و امامت و تحقق غایت خلقت و... کافی بود، ولی با توجه به آنچه گذشت، به سادگی می توان به این نتیجه رسید که با انتقال تمرکز انسان کامل از دنیا به آخرت، باید انسان کامل دیگری که در عالم ماده هم حضور پررنگی دارد، خلیفه در زمین باشد و گرنه با رفتن انسان کامل، بساط زمین و اهل زمین جمع می گردید، و قیامت برپا می شد.
۴. اگر انسان کامل حالات یکسانی داشت، حضرت ختمی مرتبت ص با سجده کردن به خداوند نزدیک تر نمی شد (علق (۹۶) / ۱۹)؛ و حالات ایشان در نماز با غیرنماز متفاوت نبود؛ معنا نداشت که ایشان بفرماید «بعضی وقتها» هیچ ملک و نبی ای نمی تواند مصاحب من باشد؛ هنگام مخاطبه رسول الله ص با خدا گاهی غشوه عارض ایشان نمی شد؛ بدون گناه، در روز هفتاد بار توبه یا استغفار نمی کردند. همین طور، هنگام نماز از خوف خداوند غشوه ای عارض امیرالمؤمنین ع نمی شد و ایشان مرگ را فوز و رستگاری برای خود اعلام نمودند.
۵. سرانجام این که اگر انسان کامل به صورت دائمی در همه عوالم حضور داشت، معنا نداشت بفرمایند که ائمه علیهم السلام هر وقت بخواهند خدا به آنها می آموزد.

۱۱. چگونگی تطور و انتقال از یک عالم به عالم دیگر

اکنون سخن در این است که اولاً معنای صحیح و دقیق جابه‌جایی و تطور انسان بین عوالم یا حضرات چیست؟ ثانیاً با توجه به تطور انسان بین عوالم آیا می‌توان یکی از عوالم یا حضرات را محل استقرار او در نظر گرفت و سایر انتقالات او را سفرهای موقت دانست یا باید انسان را مسافری سرگردان به شمار آورد که منزل او همه جا هست و هیچ جا نیست؟ به نظر می‌رسد پاسخ عرفانی و صدرایی به هر دو سؤال به یک نکته بازمی‌گردد: هم مسافرت و جابه‌جایی و هم اقامت و استقرار انسان تابع میزان حضور قلب اختیاری انسان یا غلبه بی‌اختیار حکم یک عالم بر اوست. ایم مطالب با تعبیر متنوعی در عرفان و حکمت صدرایی و روایات آمده است: «تعشُّق و عشق»، «تشوُّق»، «رغبت»، «عادت و اعتیاد»، «غلبهٔ جهت...»، «غلبهٔ سلطان...» و «ظهور سلطان...»، «میل و گرایش و اشتیاق شدید»، «هم و غم»، «همّت»، «عزم»، «توجه تام»، «اشتغال»، «تمرکز»، و... از جمله تعبیر عرفانی صدرایی برای بیان این مطلب است. بر این اساس، انسان اگر یک عالم یا مرتبه از خود را با اختیار قبله توجهات خود قرار دهد یا احکام آن عالم یا آن مرتبه بی‌اختیار بر او غلبه کنند، به آن عالم و آن مرتبه خود سفر می‌کند و مادام که توجه او با اختیار یا بی‌اختیار کاملاً متمرکز بر آن عالم یا آن مرتبه باشد و به اصطلاح، سلطهٔ آن عالم بر او ظهور و غلبه داشته باشد، در آنجا مستقر می‌شود. طبعاً با تغییر با اختیار یا بی‌اختیار توجه و تمرکز، سلطهٔ عالم دیگر و مرتبه‌ای دیگر از خود او بر نفس او ظهور و غلبه خواهد یافت، مگر این که از کاملان باشد که در این صورت محدود و محصور یا به عبارت دیگر، مستقر در یک عالم خاص و یک مرتبه از وجود خود نخواهد بود.

باید تأکید کنیم که اگر انسانی با توجه تام به عالمی خاص منتقل شود، در آن عالم با حصه و مرتبه‌ای که در آن عالم دارد و متناسب با آن عالم است، از سایر اشیا تأثیر می‌پذیرد و بر سایر اشیا تأثیر می‌گذارد.

۱۲. تبیین زندگی و مرگ مطابق مبانی ملاصدرا (ره)

۱۲،۱. زندگی

اگر زندگی را مطابق فهم عامیانه به کار ببریم، می‌توانیم مطابق مبانی ملاصدرا (ره) بیداری و خواب (و بیهوشی) را برای انسان‌های عادی و انسان‌های کمال‌یافته به صورت زیر تبیین کنیم:

۱۲،۱،۱. بیداری

در حالی که قلب انسان عادی در بیداری چشم هم خواب است و تنها با مرگ بیدار می‌شود، قلب ولی خداوند در خواب چشم هم بیدار است: «چشم تو بیدار و دل خفته به خواب xxx چشم من خفته دلم در فتح باب». بنابراین باید حساب اولیای الهی را از حساب انسان‌های عادی جدا کنیم:

۱. انسان‌های عادی (به‌ویژه فاسقان و کافران) ظاهر انسانی و قلب حیوانی دارند. این انسان‌ها که مانند حیوانات منکوسه الرأس (سربه‌زیر) هستند، به عالم پست‌تر (دنیا) رضایت داده و مرکز ثقلشان زمین است و احیاناً خالد در دنیا شده‌اند. بنابراین بیداری در دنیا برای ایشان که اولاً فقط در عوالم مثال و ماده حضور دارند و ثانیاً توجه به یک عالم آنها را از توجه به عوالم دیگر باز می‌دارد، حالتی است که احکام مرتبه مادی و عالم ماده بر نفس ایشان غلبه دارند و بیشترین توجه آنها به تدبیر قوای طبیعی و حواس ظاهری‌اشان است. به عبارت دیگر، بیداری ایشان حالتی است که نفس رو به مراتب دنی و پست خود دارد و تقریباً به صورت کامل مشغول تدبیر بدن و مصادیق جزئی حسی با قوای طبیعی و حواس ظاهری است و از خود برتر و عالم واقعی آن غافل است.

۲. بیداری برای عارفان و اولیا که می‌توانند هم‌زمان به چند عالم توجه تفصیلی داشته باشند، بسته به درجه وجودی و توان مندی در جمع میان مشاهده عوالم برتر و تدبیر بدن و عالم مادی، می‌تواند متنوع باشد. درجه وجودی و کمالی برخی — که عارفان آنها را «بهلولی مشربان»، «مجانین العقلاء» و امثال اینها می‌خوانند — در حدی است که توجه به آخرت آنها را کم‌وبیش از حفظ ظاهر عاجز می‌کند و اندک توجه ایشان به تدبیر بدن و دنیا به گونه‌ای است که مردم می‌پندارند آنها مریض یا دیوانه‌اند، اما برخی دیگر، هر دو طرف را کاملاً جمع می‌کنند و در همان حال که قلبشان در بهشت است، جسم و جسدشان در دنیا مشغول اعمال دنیوی است. به قول محیی‌الدین: «فؤادی عند مشهودی مقیم xxx»

یشاهده و عندکم لسانی» و به قول سعدی: «هرگز وجود (حدیث) حاضر و غایب شنیده‌ای +++ من در میان جمع و دلم جای دیگر است».

۱۲،۱،۲. خواب (و بیهوشی)

خواب را نباید تعطیل کامل نفس مجرد در نظر گرفت. موجود مجرد تعطیل‌بردار نیست و حتی یک لحظه کوتاه هم توقف نمی‌کند و بنابراین خواب به این معنا برای هیچ انسانی اتفاق نمی‌افتد و روح همه انسان‌ها همیشه بیدار است. خواب را باید غفلت از یک عالم یا یک مرتبه از نفس و توجه به عالم دیگر و مرتبه دیگری از نفس در نظر گرفت. طبعاً غفلت انسان‌های عادی از عوالم و توجه آنها به یک عالم خاص یا یک مرتبه خاص از وجود خودشان با غفلت و توجه کاملانی که به مقام جمع مراتب رسیده‌اند، متفاوت است:

۱. برای انسان‌های عادی که نمی‌توانند هم‌زمان به دو عالم توجه کنند، خواب و بیهوشی (غشوه) دو رکن اساسی دارد: (۱) غفلت از عالم ماده و ترک بی‌اختیار تدبیر تفصیلی (قوای طبیعی) بدن و تعطیلی قهری حواس ظاهری؛ (۲) غلبه احکام عالم مثال یا مرتبه مثالی نفس؛ به عبارت دیگر، انتقال موقت و بی‌اختیار توجه و تمرکز نفس و قلب به عالم مثال منفصل و تدبیر تفصیلی مثال متصل و قوای مثالی (حواس باطنی) بدون مزاحمت حواس ظاهری و بدون اشتغال به تدبیر ارتکازی بدن و قوای طبیعی و حواس ظاهری. در حقیقت، برای بیشتر مردم، چشم بستن از دنیا، ملازم با چشم باز کردن در عالم مثال منفصل و توجه به مثال متصل است، به طوری که چه با اختیار و چه بی‌اختیار تدبیر تفصیلی بدن و حواس ظاهری و توجه تفصیلی به دنیا را ترک کنند، خواه ناخواه خود را در عالم مثال منفصل و مشغول تدبیر مثال متصل خود خواهند دید.

۲. اولیاءالله متعبدانه می‌خوابند نه غافلانه، ولی نباید این را بدان معنا گرفت که برای ایشان خواب و بیداری کلاً بی‌معناست، زیرا چنان‌که گذشت، هیچ مخلوقی نمی‌تواند به همه جزئیات و کلیات عوالم توجه تفصیلی و احاطه دائمی داشته باشد. بنابراین می‌توان خواب انبیا و اولیا و همین‌طور غشوه ایشان را کاهش توجه تفصیلی به بدن و حواس و عالم محسوس در نظر گرفت. فراموش نکنیم که انبیا علیهم‌السلام (به‌ویژه آنها که رسول نبوده‌اند) دست‌کم گاهی وحی را در حال خواب و منام دریافت می‌کرده‌اند.

۱۲,۲. مرگ

مرگ شبیه خواب است؛ همان‌طور که در حالت خواب، سلطهٔ عالم مثال بر نفس ظهور می‌کند، در حالت مرگ هم چنین می‌شود ولی:

۱. حالت خواب و بیهوشی غالباً موقت و کوتاه‌مدت هستند و معمولاً نفس با اختیار یا بی‌اختیار بعد از مدت کوتاهی به تدبیر تفصیلی بدن بازمی‌گردد، درحالی‌که مرگ و ترک تدبیر تفصیلی و ارتکازی بدن غالباً طولانی مدت (تا زمان رجعت یا برپایی قیامت) است. البته برخی حالات عرفانی که گاهی مرگ نامیده می‌شوند، مانند حالت خواب، موقتی و کوتاه‌مدت هستند.

۲. در حالت خواب و بیهوشی، بخشی از توجه ارتکازی نفس به بدن باقی است درحالی‌که بعد از مرگ، با اختیار یا بی‌اختیار تدبیر ارتکازی هم تقریباً یا تحقیقاً قطع می‌شود.

۱۲,۲,۱. مرگ طبیعی

مرگ (در معنای متعارفش) به دو صورت طبیعی و اخترامی اتفاق می‌افتد. تبیین ملاصدرا (ره) از مرگ طبیعی کاملاً متفاوت با سایر اندیشمندان مسلمان و غیرمسلمان است. وی مرگ طبیعی را انتقال اختیاری و تدریجی توجه نفس از عالم ماده به سمت عوالم برتر می‌داند و معتقد است علت خرابی بدن هنگام مرگ طبیعی بی‌توجهی نفس به آن است نه این که انتقال نفس به آخرت در اثر خرابی بدن باشد. به عبارت دیگر، مرگ طبیعی از نظر ملاصدرا (ره) یک سعی جبلی یا یک حرکت فطری است.

۱۲,۲,۲. مرگ اخترامی

مرگ اخترامی مطابق مبانی ملاصدرا (ره) عبارت است از ظهور و غلبهٔ سلطهٔ عالم مثال بر نفس، به صورت بی‌اختیار و دائمی و در اثر قواطع اتفاقی و خرابی بدن.